جلسه 598

چهارشنبه 31/01/90

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللّعن علی أعدائهم أجمعین.

یکی از وجوهی که ذکر شده برای امتناع حرمت تجری، این است که گفته شده است: حرمت تجری مستلزم تسلسل هست. چرا؟ برای اینکه اگر بخواهند خصوص تجری در مقابل عصیان را تحریم کنند بگویند التجری فی مورد مخالفة القطع للواقع حرام، این حکم لغو است، چون هیچ متجری ای قطع خودش را مخالف واقع نمی بیند، در هنگام تجری قاطع جازم هست به اینکه قطعش مطابق با واقع است. پس لغو است بیایند بگویند حرام است تجری در موردی که قطع مخالف واقع است، چون این حکم قابل وصول به مکلف نیست. مکلفی که هیچگاه خودش را داخل در یک خطاب نبیند جعل این خطاب لغو است. هیچ مکلفی در هگام تجری به مخالفت قطع خودش را مصداق متجری به مخالفت قطع نمی بیند، چون می گوید من عاصی هستم و نه متجری.

علاوه بر اینکه مرحوم آقای خوئی فرموده است: ملاک تحریم تجری هتک حرمت مولاست، پس چه وجهی دارد بیایند خصوص این تجری در مقابل عصیان را بگویند حرام است؟ راه منحصر می شود به اینکه بگویند مطلق تجری و تجری بالمعنی الاعم اعم از جائی که قطع موافق واقع است که نامش عصیان است یا قطع مخالف واقع است که نامش تجری بالمعنی الاخص است. بگویند مطلق تجری و مطلق جرأت بر مولا به مخالفت قطع به تکلیف حرام است، این لازمه اش این است که تسلسل پیش بیاید. چرا؟ برای اینکه شبیه آن چیزی می شود که در تحریم عصیان مطرح شده است، گفته اند که: اگر شارع بیاید بگوید که چون عقل تقبیح می کند عصیان را، من هم می خواهم عصیان را حرام بکنم. اول گفت که یحرم الکذب، بعد عقل گفت عصیان این تحریم کذب قبیح است، اگر کسی دروغ بگوید بعد از اینکه شارع گفت یحرم الکذب، می شود عصیان، عصیان قبیح است. حالا شارع هم دلش بخواهد که بر اساس این حکم عقل به قبح عصیان حک مشرعی جعل کند بگوید یحرم العصیان شرعا. تا این را بگوید تسلسل لازم می آید. چرا؟ برای اینکه عقل که بیکار ننشسته، می گوید جناب شارع تا حالا شما یک حکم داشتی می گفتی یحرم الکذب، ما هم یک قبح عصیان داشتیم، حالا حکمت شد دو تا، یکی اینکه یحرم الکذب و دیگری اینکه یحرم العصیان. این مکلفی که دروغ می گوید هم دارد عصیان می کند یحرم الکذب را، وهم دارد عصیان می کند خطاب یحرم العصیان را. اینطور است دیگر. شارع اول گفت یحرم الکذب، بعد گفت یحرم عصیان النهی عن الکذب، خب کسی بعد از این دروغ بگوید هم مخالفت کرده یحرم الکذب را و هم مخالفت کرده یحرم عصیان النهی عن الکذب را. عقل می گوید خب من که حکم کردم به قبح مخالفت تکلیف مولا، حکم کردم به قبح عصیان مولا، برای من گه فرق نمی کند، مهم این است که مولا خطاب تکلیف دارد، من هم می گفتم قبیح است عصیان یحرم الکذب، و هم الان می گویم قبیح است عصیان یحرم العصیان. این حکم جدید عقل که می گوید قبیح است عصیان این خطاب یحرم العصیان، خب این هم اگر بخواهد مستتبع یک حکم شرعی جدید باشد که بگوید حالا که عقل گفت یقبح العصیان من هم می گویم یحرم العصیان شرعا. می شود سه تا خطاب، یحرم الکذب، یحرم عصیان هذا النهی عن الکذب، یحرم عصیان النهی عن العصیان. خب اینکه دیگر متوقف نمی شود به یک حدی، بلکه همینجور به حالت تسلسل جلو می رود.

ولذا بعضی ها گفته اند چون ملازمه بین حکم عقل و حکم شرع در مرحله امتثال یه به تعبیر دیگر در سلسله معالیل حکم شرعی مستلزم تسلسل است ولذا ما قبول نمی کنیم ملازمه را بین حکم عقل و حکم شرع. فقط در مرحله علل احکام ملازمه را بین حکم عقل و حکم شرع قبول داریم چون مستلزم تسلسل نیست.

اقول: این مطلب به نظر ما ناتمام است. اولا محذور تسلسل در مقام محذور عقلی نیست، چرا؟ برای اینکه تسلسلی که محل است تسلسل در امور تکوینیه ای است که مترتبه فی الوجود هستند، یعنی تسلسل در علل وجود محال است. چرا؟ چون بازگشتش به وجود ممکنات است بدون واجب الوجود. اگر بنا بود تسلسل در علل وجود باشد می گویند شما را کی خلق کرده؟ پدرت، پدرت را کی خلق کرده؟ جدت، همنجور برویم جلو، حد یقف نداشته باشیم نرسیم به حضرت آدم که بگوئیم خب حضرت آدم را کی آفرید؟ جواب بشنویم خدا، و دیگر خدا را کسی نیافریده، چون واجب الوجود است اگر به مبدأ نرسیم تسلسل در علل وجود معنایش این است که این ممکنات موجود شدند بدون اینکه مبدأی داشته باشند که او واجب الوجود باشد. این ممکن الوجود خالقش یک ممکن الوجود دیگر است، آن ممکن الوجود دیگر هم خالقش ممکن الوجود دیگری است و هکذا یتسلسل. مثل صفرهایی که پشتوانه شان عدد نیست. شما یک بگذار بعد هر چه می خواهی صفر بنویس. اما وقتی که یک نمی گذاری هر چی صفر بنویسی که عدد نمی شود. (حالا این به عنوان یک مثال عرفی) بله این حرف متینی است. فقط تسلسلی که محال است تسلسل در علل تکوینی است، حتی تسلسل در معلولها محال نیست، خدا خلق می کند موجودهای متسلسل را، کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها لیذوقوا العذاب. کسانی که خلود در جهنم دارند و ظاهر خلود هم خلود حقیقی است نه بقاء طویل. خلود عرفی نیست، خلود عرفی مدت زیادی در یک جا بماند ممکن است بگویند خلود، این خلود مسامحی است، اما خلود به نظر دقی عرفی که ظاهر خالدین فیها است همان خلود عملی است. کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها، خب این تسلسل است دیگر. منتهی تسلسل در معالیل است، اینکه محال نیست، دلیلی هم بر استحاله اش نداریم.

سؤال وجواب: سیر نزولی به صورت بی نهایت به چه دلیل محال است؟ مبدأش بند به خداست، حالا منتهایش به جایی بند نشود و متوقف نشود چه اشکالی دارد؟

سؤال وجواب: شما اول فرض می کنید که محصور بین الحاصرین است بعد می گوئید اگر بخواهیم بگوئیم که غیر متناهی است محصور بین الحاصرین نمی شود. اول می گوئی روز است بعد می گوئی اگر بگوئیم شب است محال است. خب چرا می گوئی روز است؟ چرا می گوئی محصور بین الحاصرین است؟ از اول بگو محصور است از یک طرف یعنی از طرف مبدأ، اما از طرف منتهی محصور نیست. وهلم جرا. به بی نهایت همینجوری وجود افراد این معلول به بی نهایت مستمر باشد چه اشکالی دارد؟ محال پیش نمی آید.

سؤال وجواب: آقایان در اعداد توجیه کرده اند، آخه اعداد مشکلش این است که نه مبدأ دارد ونه منتهی. شما می توانید عدد منفی بگیرید. عدد منفی و عدد مثبت هر دو طرفش بی نهایت است، خب آن می گویند امر اعتباری است.

بله ما قبول داریم که در جعل احکام غیر متناهیه ولو محالی پیش نمی آید اما خلاف وجدان است لغو است، نه اینکه بگوئید التسلسل محال، اصلا تسلسل در امور اعتباریه که محال نیست. در امور تکوینیه آن هم عرض کردم در علل وجود تسلسل محال است، در امور اعتباریه که محال نیست، که بگوید حرمت کل عصیان. چه استحاله ای دارد؟ انحلال در مجعول. عملیة الجعل یکی است، حرمت کل عصیان، اما مجعول انحلالی است، یحرم الکذب موضوع است برای یک تحریم عصیان، تحریم عصیان اولی که موضوعش یحرم الکذب بود این تحریم عصیان این لاتکذب موضوع بشود برای یک تحریم عصیان دوم و هلم جرا، خب محذوری ندارد، ولی خلاف وجدان است چون لغو است.

اگر در جائی لغو نبود که محذوری پیش نمی آید.

ما می گوئیم آنی که لغو است عرفا، این است که بگویند یحرم العصیان. این لغو است. اما اگر بیایند در سائر احکام عقلیه در مرحله امتثال مثل وجوب احتیاط در اطراف علم اجمالی بگویند یجب الاحتیاط شرعا، این چه محذوری دارد؟ کجا مستلزم لغویت است؟ تشدید می شود حالت داعویت حکم عقل. مردم اگر به حکم عقلشان باشد ممکن است احتیاط نکنند در اطراف علم اجمالی. ولی وقتی شارع بیاید بگوید یجب الاحتیاط آنوقت از ترس شارع احتیاط بکنند، اینکه محذوری ندارد و لغو نمی شود.

در مورد تجری هم آن چیزی که شما می گوئید لغو است آن در مورد مخالفت قطع است، که بله ما هم قبول داریم. اگر بخواهند تجری در خصوص مخالفت قطع را حرام بکنند لغو است، چرا؟ برای اینکه شخص قاطع به اینکه مثلا این مایع خمر است و خوردن خمر حرام است، شخص قاطع خودش را عاصی می داند، خودش را متجری در مقابل عاصی نمی بیند. به این آقا بگویند تجری حرام است در مخالفت قطع این لغو است، لغو عقلائی است نه لغو عقلی. چرا لغو عقلی نیست؟ برای اینکه به قول حضرت امام چه اشکالی دارد که شارع بیاید بگوید حرام است شرب خمر وحرام است عصیان تحریم شرب خمر. لغو عقلی نیست. اثرش چیست؟ اثرش این است که شارع شارب الخمر را دو تا عقاب می کند. تا حالا یک عقاب می کرد چون فقط یک گناه کرده بود، حالا دو تا گناه کرده دو تا عقاب می کند، لغو عقلی نیست. واگر هم بیایند بگویند یحرم التجری بالمعنی الاعم، البته یحرم التجری بالمعنی الاخص لغو است چون هیچ کس خودش را متجری نمی داند، اما یحرم التجری بالمعنی الاعم که شامل عصیان هم بشود لغو عقلی نیست. اما لغو عقلائی است، یعنی از نظر عقلائی مستهجن است که مولا دو تا حکم جعل کند برای یک مطلب، یکی اینکه بگوید خوردن خمر حرام است و دیگر اینکه بگوید عصیان این امر حرام است. مثلا یک مولایی بگوید دستور می دهم آب بیاوری، دستور می دهم که این دستور اولم را اجراء کنی. این عقلائی نیست والا لغو عقلی نیست. عقلائی نیست چون مردم می گویند اگر آن دستور اولت کافی بود که عبد آب بیاورد فهو، والا اگر کافی نبود من دستور می دهم که دستور اولم را به آوردن آب امتثال کنی این استهجان عقلائی دارد. تکرار خطاب اشکال ندارد که بگوید جئنی بماء، او تکرار خطاب است، تکرار خطاب غیر از تعدد وجوب است، تعدد وجوب استهجان عقلائی دارد، که بگوید دو وجوب برای آوردن آب جعل کردم، یا بگوید دستور می دهم آب بیاوری دستور می دهم که از دستور من به آب آوردن اطاعت کنی، این استهجان عقلائی دارد. ما قبول داریم. در مورد تجری هم به مخالفت قطع این استهجان عقلائی هست، یعنی لغویت عقلائیه هست، چرا؟ برای اینکه اگر به متجری به مخالفت قطع بگویند خصوص تجری در مقابل عصیان حرام است، که هیچ وقت خودش را موضوع نمی بیند برای این خطاب، هیچ متجری خودش را مصداق متجری در مقابل عاصی نمی بیند، می گوید من عاصی ام، هیچ قاطعی نمی گوید من قطعم شاید خلاف واقع در بیاید. اگر بخواهد تجری بالمعنی الاعم را که شامل عصیان هم می شود حرام بکند در مقابل مخالفت قطع، این استهجان عقلائی دارد، مثل اینکه می گوید یحرم العصیان.

اما ما اشکالمان به این بزرگان این است که مگر متجری منحصر به مخالفت قطع است؟ آن هم قطع از نوع تفصیلی؟ تجری در مخالفت قطع اجمالی هم فرض می شود، تجری در مخالفت امارات و اصول منجزه هم فرض می شود، آنجا چه استهجانی دارد شارع بیاید تجری را حرام بکند، حتی تجری بالمعنی الاخص در مقابل عصیان؟ هیچ قبحی ندارد. چرا؟ برای اینکه - فرض علم اجمالی را مطرح کنیم- می دانم یا این مایع خمر است یا آن مایع. شارع می گوید یحرم علیک التجری. خب من یقین پیدا می کنم خوردن این مایع حرام است. چرا؟ چون یا واقعا خمر است که می شود عصیان، یا تجری در مقابل عصیان است که حرام شد، من ملتفتم که این شرب این مایع إن لم یکن عصیانا فهو تجرٍّ فی مقابل العصیان. تا شارع نگوید یحرم التجری، قبح مخالفت علم اجمالی ممکن است انگیزه کافی برای همه مردم به وجود نیاورد. شارع وقتی یک کسی می گوید فی رجل نظر الی راع نزا علی شاة، یک شخصی نگاه کرد دید یک چوپان نعوذ بالله تجاوز کرده به یکی از گوسفندهای گله. عقل اگر باشد (چون مشخص نیست کدام گوسفند هست) علم اجمالی را منجز می داند که از همه گوسفندها باید اجتناب بشود. تا شارع نیاید این علم اجمالی را منجز بکند منتهی به این شکل که می گوید با قرعه تعیین کنید که آن گوسفند بیچاره کدام است. او را با قرعه پیدا کنید و پولش را از آن چوپان بگیرید بدهید به صاحبش، واین گوسفند یذبح ثم یغرق. اگر شارع این را نمی گفت خیلی ها می گفتند حالا در این 50 تا گوسفند یکی اینجوری است، خیلی اهمیت نمی دادند. پس اینکه در اطراف علم اجمالی شارع بیاید بگوید تجری حرام است این هم قابل وصول است، (همان تجری بالمعنی الاخص در مقابل عصیان، قابل وصول است) چون طرف می گوید من احتمال می دهم که واقعا این فردی را که انتخاب کردم مثلا آن مایع اول را که انتخاب کردم خوردم واقعا او خمر نباشد وعصیان نباشد، اما شارع می گوید اگر عصیان هم نبود تجری بود باز حرام است. خب این دست نگه می دارد از خوردن این. چون تا حالا یک حرام مردد بین اطراف بود عقل می گفت اجتناب کن، اما بعد از تحریم تجری به تعداد این اطراف علم اجمالی حرام پیدا کردیم، یعنی اگر ما دو تا مایع مشتبه داریم هر کدام حرام مستقلی شد، حرام نفسی مستقل، چون فعلا بحث در حرمت تجری است به حرمت نفسیه. خب هم لغو نیست قابل وصول است و هم تأکید در محرکیت مکلفین دارد. در مخالفت امارات و اصول هم همین است. خبر ثقه آمد گفت این مایع خمر است، شارع می گوید اگر خبر ثقه گفت این مایع خمر است اگر واقعا هم خمر نباشد حرام است بخورید آن را از باب تجری، چه اشکالی دارد؟ محذوری ندارد.

پس تحریم تجری بالمعنی الاخص در مخالفت حجت غیر از مخالفت قطع تفصیلی نه لغو عقلی است و نه لغو عقلائی است و نه مستلزم تسلسل است، هیچ محذوری ندارد. فقط می ماند این اشکالی که آقای خوئی طمرح کرد که گفت: ملاک حرمت تجری که فقط در تجری در مقابل عصیان نیست، چرا فقط بیایند این را حرام بکنند؟ باید بیایند تجری بالمعنی الاعم را که شامل عصیان می شود حرام بکنند.

می گوئیم آقا آن عصیان که دیگر نیاز ندارد به جعل حرمت، عصیان که خودش حرمت دارد، آنی که حرمت ندارد نیاز دارد به جعل حرمت. لا تخلو واقعة من حکم شرعی خب عصیان که واقعه ای است که حکم شرعی دارد، لغو عقلائی است که او را حرام بکنند، و همان ملاک جرأت بر مولا در آنجا هم هست. اما در تجری در مقابل عصیان آنجا حرمتی نیست، شارع می گوید خب من قبلا که حرمتی نبوده، الان می خواهم حرمت جعل منم تا هیچ واقعه ای خالی از حکم شرعی نشود. این چه اشکالی دارد؟

پس به نظر ما هیچ اشکالی ندارد شارع بیاید حرام کند تجری را به مخالفت حجت. فقط تجری به مخالفت قطع تفصیلی لغو است که حرام بشود. منتهی اینجا دو تا مطلب هست که باید بگوئیم:

یکی اینکه درست است که تجری به مخالفت قطع تفصیلی حرام کردنش لغو است، اما در صورتی است که به دلیل خاص بخواهد حرام بشود، به جعل خاص بخواهد حرام بشود. اما یک جعل عام یا مطلق که یحرم التجری مطلقا، هم مخالفت قطع تفصیلی را می گیرد و هم مخالفت سائر حجج را، این اطلاق که لغو نیست. ما بارها عرض کرده ایم که اطلاق مؤونه زائده عرفیه ندارد. اگر یک موردی هم اثر نداشت مهم نیست، شارع که برای خصوص آن مرود جعل حکم نکرده است. شارع بطور مطلق جعل حکم کرده است. حالا در یک موردی هم اثر نداشته باشد مهم نیست، استهجان ولغویت ندارد اطلاق.

سؤال وجواب: اکثر افراد تجری تحریمش اثر دارد، مخالفت اصول، مخالفت امارات، مخالفت علم اجمالی. فقط می ماند مخالفت قطع تفصیلی که آنجا اثر ندارد، خب نداشته باشد. شارع که برای خصوص او که حرمت جعل نمی کند. مثل یک زعیم که او را آورده اند در یک شهری، گفتند در زایشگاه این شهر روز عید غدیر است نوزادهای پسر داشتیم، اولیاء اطفال رضایت دادند که شما نامگذاری کنید برای اینها، او هم می گوید وضعت اسم علی للمولود فی هذا الیوم فی هذا المستشفی. خودش هم قبلا به او گفته اند که یکی دو تا از این نوزادها تا یکی دو ساعت دیگر فوت می کنند حالشان خوب نیست. خب اسم گذاری برای آنها چه اثری دارد؟ هیچ اثری ندارد. اگر می خواستند برای خصوص آن دو نوزاد اسم گذاری کنند اصلا کار بیهوده ای بود، اما مطلق نامگذاری می کنند حالا دو تا نوزاد هم اینجوری باشد، اینکه لغو نیست از نظر عقلاء. ولذا ما در خطابات شرعیه معتقدیم شامل ناسی هم می شود شامل جاهل مرکب هم می شود.

سؤال وجواب: واقع جهل هیچ قبیح نیست.

شما می گوئید که شرب خمر حرام است، یک آقایی فقط یک مایع منحصر دارد او هم فی علم الله خمر است، ولکن خبر ثقه گفت این آب است. باید با این وضوء بگیرد یا نه؟ غیر از اینکه آبی ندارد، اگر با این وضوء نگیرد باید برود تیمم بکند. حرمت شرب این مایعی که واقعا خمر است چه اثری دارد؟ بعد از اینکه خبر ثقه گفت آب است و احتیاط هم ممکن نیست، چون تنها مایع منحصر همین است، اگر با این وضوء نگیرد باید برود تیمم کند.

ما به نظرمان هیچ محذوری ندارد وفاقا للسید الامام و السید الصدر. حالا حضرت امام تعبیر می کنند که خطابات قانونیه لغو نیست شمولش نسبت به این موارد، مرحوم آقای صدر تعبیر می کنند می گویند خطابات مطلقه شمولش نسبت به این موارد ولو اثر ندارد این موارد لغو نیست. پس شارع می تواند بگوید یحرم التجری وشامل تجری به مخالفت قطع هم می شود. برای خصوص این که جعل نکرده است.

مطلب دیگر این است که برفرض شارع نتواند جعل حرمت بکند، اما با آن مبغوضیت در دل مولا چه می کنید؟ مثل همان ناسی مقصر. کسی که خودش غصب کرد آبی را بعد فراموش کرد، می گوئید شارع نمی تواند به او بگوید لاتتوضأ، چون ناسی است غصب را فراموش کرد، ولی کارش که مبغوض هست. خب شارع در تجری به مخالفت حجت توانست جعل حرمت بکند، کشف کردیم مبغوضیت مولویه تجری به مخالفت حجت را، در مورد مخالفت قطع نتوانست جعل حرمت بکند، اما عرف کشف می کند که او هم مبغوض است دیگر. تجری به مخالفت حجت اگر تحریم شد مبغوض مولوی شد، از نظر عرفی این ملاکش در تجری به مخالفت قطع هم هست دیگر، ملاک او که آکد است در مبغوضیت.

پس به نظر ما تحریم تجری هیچ محذوری ندارد، فقط دلیل نداریم. ثبوتا هیچ محذوری ندارد حرام کردن تجری، تجری به مخالفت حجت که واضح است هیچ استهجان ندارد بلکه اثر هم دارد، تحریم مطلق تجری هم به نظر ما هیچ محذوری ندارد هیچ لغویتی در آن نیست لا عقلا و لا عقلاءا، فقط ما بر آن دلیل نداریم. از باب اینکه ما اساسا قاعده ملازمه را قبول نداریم بین حکم عقل و حکم شرع، فقط می گوئیم بعد از اینکه دلیل گفت لا تخلو واقعة من حکم، آنوقت می فهمیم حالا که این واقعه حکم شرعی دارد باید مطابق با حکم عقل باشد. در مورد تجری ما ممکن است آن حکمی که تجری دارد حکم ظاهری باشد، حرمت طریقیه تجری، کی می گوید که تجری حرمت نفسیه دارد؟ لاتخلو واقعة من حکم، حمش حرمت طریقیه است، کی می گوید حرمت نفسیه است؟ حرمت نفسیه تجری از هیچ دلیلی استفاده نمی شود.

این ملخص بحثی است که ما در اینجا داریم. فالمهم فی المقام عدم دلیل اثباتی علی حرمة التجری، ولکنها ممکنة ثبوتا، دلیل اثباتی که نداریم نکته اش این است. که حالا اجماع وروایات را انشاءالله بررسی می کنیم، فعلا بنا بود تمسک به قاعده ملازمه بشود، ما اشکالمان این است که ما قاعده ملازمه را قبول نداریم، الا بعد از ضمیمه کردن لا تخلو واقعة من حکم، که می فهمیم که حالا که این حکم شرعی نمی تواند خلاف حکم عقل باشد پس باید موافق حکم عقل باشد، حکم نداشتن هم خلاف روایت است که می گوید هیچ واقعه ای خالی از حم نیست. اما در مورد تجری ما قبول بکنیم تجری حکم شرعی دارد، اما کی می گوید حکم شرعی اش حکم نفسی است؟ حکم طریقی است، در آنجایی که حکم طریقی عقلائی است. اما در مورد مخالفت قطع که حکم طریقی عقلائی نیست، چون جعل طریقیت برای قطع معنا ندارد، اما در مخالفت حجت تجری حرمت طریقیه دارد.

هذا تمام الکلام فی هذا البحث.

یقع الکلام فی التمسک بالاجماع والروایات. تفاصیل بحث قاعده ملازمه و وجوهی که مطرح شده است را به جزوه رجوع کنید، ما خلاصه اش را امروز عرض کردیم و همین مقدار برای بحث کافی است.